

تکرار «بوی پیراهن یوسف» در پادگان

گفت و گو با دکتر مهدی زهتابچیان، پزشکی که در روزهای اولیه قرنطینه کنار آزادگان بوده و خاطرات جالبی از رساندن خبر بازگشت آزادگان به خانواده‌هایشان دارد

پرونده

۳۲ سال از بازگشت آزاده‌ها به وطن می‌گذرد. سال‌ها قبل در چنین روزی اتوبوس‌هایی که آزاده‌ها با آن منتقل می‌شدند، پشت سر هم قطار شده‌اند. مردم پایه‌پای اتوبوس‌ها می‌دویدند. روی ترک هر موتور که کنار اتوبوس‌هاست چند نفر نشست‌اند و با اتوبوس‌ها همراهی می‌کنند. صدای بوق و «خوش آمدید»‌ها در هم آمیخته‌است. در دست مردم یکی در میان یک شاخه گلایل و عکس‌رزمنده‌هاست. خانواده‌های نگرانی که عکس‌یکی از عزیزانی را که در جنگ، اسیر یا مفقود شده‌اند به شیشه اتوبوس‌ها می‌چسبانند و از آزاده‌های می‌پرسند در جنگ یا در دوگاه اسرا و رانده‌اید؟ این یک روایت کوتاه از آخرین روزهای مرداد سال ۶۹ است که آزاده‌ها سرافرازانه به خاک وطن بازگشتند و روایت‌ها در باره آن روز و آدم‌هایش تمام‌شدنی نیست. دکتر «مهدی زهتابچیان»، متخصص رادیولوژی و سونوگرافی است که آن روزها به‌عنوان پزشک و به واسطه حضور در بیمارستان امام خمینی(ره) و پادگان ۱۰۰ اکبر شهرستان اسلام‌آباد غرب در شهر یور سال ۶۹، خاطرات شیرین و زاویه دید جالبی دارد از به هم رساندن خانواده و اسرایی که نام آن‌ها در هیچ‌جا ثبت نشده بود. به مناسبت ۲۶ مرداد و ورود اولین کاروان آزاده‌های دفاع مقدس به کشورمان، با او درباره آن روزها و خاطراتی که برای اولین بار است آن‌ها را به زبان می‌آورد، گفت‌وگو کردیم.

عکس‌ها: ایرنا

با ۱۱ پزشک به اسلام‌آباد غرب اعزام شدیم

۸ شهریور سال ۶۹ گروهی از پزشک‌های مشهدی به شهرستان اسلام‌آباد غرب اعزام شدند. دکتر «زهتابچیان» درباره آن روز می‌گوید: «از مشهد ۱۲ نفر به بیمارستان امام خمینی(ره) اسلام‌آباد غرب اعزام شدیم. اول به تهران رفتیم و بعد از آن به کرمانشاه و بعد اسلام‌آباد غرب. دکتر «مصطفی داستانی» که الان فوق تخصص قلب هستند، نماینده ما بودند. دکتر اشکان سلجوقیان، دکتر مجید فروردین، دکتر حمیدرضا رفاهی، دکتر محمدرضا جودی، دکتر پاتریس حبیبی، دکتر مهران پورا احمد و دوسه نفر دیگر که اسم‌شان یادم نیست هم جزو این گروه ۱۲ نفره بودند. آن زمان ما اتنر نبودیم. خوب در خاطر م است وقتی به کرمانشاه اعزام شدیم در بیمارستان امام خمینی(ره) اسلام‌آباد غرب مستقر شدیم و به پادگان ۱۰۰ اکبر که رسیدیم گروه قبلی پزشکان رفته بودند. به همین دلیل ما بلافاصله شروع به کار کردیم. روال این طور بود که آزاده‌ها از مرز خسروی و قصر شیرین به پادگانی که گفتیم منتقل می‌شدند و باید ۴۸ ساعت در قرنطینه می‌ماندند تا پرونده شخصی و پزشکی آن‌ها تکمیل شود و بعد خانواده‌ها در جریان قرار بگیرند. پرونده پزشکی آزاده‌ها دست ما بود و بیماری و وضعیت سلامت‌شان را بررسی می‌کردیم. در قسمت دیگر هم از آزاده‌ها سوالاتی می‌پرسیدند که به وسیله آن، اطلاعاتی از دیگران هم به دست می‌آمد. مثل این که کجا و چه زمانی و با چه کسانی اسیر شدید؟ از طریق جوابی که آزاده درباره خودش و هم‌زمانش می‌داد و بعد از این که صحت و سقم آن مشخص شد ارتباطاتی درباره وضعیت دیگران شکل می‌گرفت.»



خانواده این آزاده‌ها

هیچ اطلاعی از وضعیت آن‌ها نداشتند



«خانواده‌ها حرف‌ها را باور نمی‌کردند و از من نشانی می‌خواستند.» «زهتابچیان» با این مقدمه درباره واکنش خانواده‌ها به زنده بودن فرزندان یا همسرشان بعد از ۲ سال بی‌خبری می‌گوید: «آزادهایی که به پادگان ۱۰۰ اکبر منتقل می‌شدند اسم‌شان در هیچ‌جا ثبت نشده بود، یعنی خانواده‌هایشان از آن‌ها هیچ اطلاعی نداشتند و نمی‌دانستند وضعیت‌شان چیست و اصلاً زنده‌اند یا نه. در زمان قرنطینه بعد از ثبت اطلاعات پزشکی هر آزاده، شماره تلفنی از خانواده‌شان می‌گرفتیم. شب‌ها شماره تلفن‌ها را جلویم می‌گذاشتم و یکی یکی با آن‌ها تماس می‌گرفتم. خیلی از خانواده‌ها حرف‌ها را باور نمی‌کردند و فکر می‌کردند قصد اذیت کردن‌شان را دارم. خودم و بیمارستان را معرفی می‌کردم و شرایط را برایشان توضیح می‌دادم. آن زمان شماره تلفن‌ها روی تلفن مقصد مشخص نمی‌شد و خانواده‌ها سخت اعتمادی می‌کردند. تا صبح به دوست و فامیل و آشنا خبر می‌دادند و چندبار به بیمارستان زنگ می‌زدند تا مطمئن شوند قضیه حقیقت دارد. بعد از چند روز دیدم خانواده آزاده‌ها با این روش خبر دادن اذیت می‌شوند. بعد از آن هر شب شماره‌ها را به‌خواهرم در مشهد می‌دادم تا او با خانواده آن‌ها تماس بگیرد و جریان را توضیح دهد.»

آزاده‌ها باور نمی‌کردند آزاد شده‌اند

دکتر زهتابچیان درباره حال و هوای این آزاده‌ها بعد از بازگشت به میهن می‌گوید: «آن قدر به این آزاده‌ها ظلم شده بود که کاملاً مطیع بودند. وقتی به آن‌ها می‌گفتم به صف شوید در عرض چند ثانیه صف تشکیل می‌دادند. وقتی با آن‌ها صحبت می‌کردیم از آن‌ها دلیل اشرامی پرسیدیم، می‌گفتند اگر در زمان اسارت، سرمان، در صف کج می‌شد افسران یعنی یاپوتین گردن‌مان را می‌شکستند. آن‌ها از لحاظ روحی و روانی حتی وقتی در پادگان کرمانشاه بودند، باور نمی‌کردند آزاد شده‌اند. این حالت‌ها در خانواده‌ها هم بود و حرف‌مان را باور نمی‌کردند. بعضی از مان‌شان می‌خواستند و بعضی می‌گفتند پسر ما شهید شده است و سنگ‌مزار دارد! بعد مشخص می‌شد یکی با او هم‌رم بوده و گفته است من دیدم فلانی در منطقه شهید شده در صورتی که آن فرد زخمی برداشته بوده و بعد اسیر شده است. خانواده بعضی از این آزاده‌ها ساکن روستا بودند و هیچ شماره تلفنی هم از آن‌ها نداشتیم. آدرس‌شان را می‌گرفتم و خواهر و دامادمان به آن روستا می‌رفتند و خبر آزاد شدن اسیرشان را به آن‌ها می‌دادند. خواهرم می‌گفت حتی بایدن کارت شناسایی هم حرف‌ها را باور نمی‌کردند. به همین دلیل خانواده‌ها به شهر می‌آمدند تا تماس بگیرند و مطمئن شوند.»



این بار، پزشک خوش‌خبر بودیم

«تا امروز که ۵۷ سال از خداوند عمر گرفتم این ۱۰ روزی که در پادگان و بین آزاده‌ها بودم جزو عمر من حساب نمی‌شود.» این را «مهدی زهتابچیان» درباره روزهایی می‌گوید که بین پادگان و بیمارستان در اسلام‌آباد غرب در رفت‌وآمد بوده است. او اضافه می‌کند: «همین که همه به آغوش خانواده برمی‌گشتند برای ما بهترین اتفاق بود. در پزشکی بعضی وقت‌ها ما باید خبرهای بد به بیماران مان بدهیم ولی آن‌جا همه خبرها شادی‌آور بودند و ذوق و شوقی که خانواده‌ها و آزاده‌ها داشتند قابل توصیف نیست. ۹ سال بعد از آن دوره، یکی از آزاده‌ها من را دید و سوال‌هایی از من پرسید. مثل این که شما در این تاریخ در اسلام‌آباد غرب نبودید؟ بعد مشخص شد یکی از همان آزاده‌هایی است که وقتی در پادگان ۱۰۰ اکبر بودم آزاد شده بود. خوب به یاد دارم که در روزهای اول برخی از همکاران به خاطر نوشتن شماره تلفن‌ها و تماس با خانواده‌هایشان مواخذه‌ام می‌کردند و می‌گفتند این کار رانکن. چون باید ابتدا روند رسمی شناسایی این‌ها طی شود اما وقتی ذوق و شوقی را که در پادگان بعد از به هم رسیدن خانواده و آزاده‌ها به وجود می‌آمد، دیدند همه‌شان شروع کردند به نوشتن شماره تلفن‌ها. تا امروز که ۵۷ سال از خداوند عمر گرفتم این ۱۰ روز جزو عمر من حساب نمی‌شود. آن صحنه‌ها و آن دوره، روزهای عجیب و غریبی برای ما بود و خاطر‌اتش بعد از این همه سال هنوز در ذهنم مانده است.»

ماجرای پدر و پسری که ناباورانه با هم ملاقات کردند

یکی از به‌یادماندنی‌ترین خاطرات «زهتابچیان» در آن دوره اتفاقی است که او را یادفیلم «بوی پیراهن یوسف» می‌اندازد. او می‌گوید: «یک بار، اتفاقی شبیه قصه فیلم «بوی پیراهن یوسف» در پادگان افتاد. در آن زمان خانواده‌های زیادی به اسلام‌آباد غرب آمده بودند و در جست‌وجوی عزیزشان بودند. به محض این که اتوبوس از بیمارستان به سمت پادگان راه می‌افتاد، خانواده‌ها به دنبال اتوبوس می‌دویدند و عکس و شماره تلفن عزیزان‌شان را به ما و آزاده‌های می‌دادند تا شاید بتوانند از آن‌ها ردی پیدا کنند. ما هم از آزاده‌های می‌پرسیدیم صاحب عکس را دیده‌اند یا نه. اگر می‌گفتند شهید شده است به خانواده‌های گفتیم اطلاعی نداریم تا بنیاد شهید به خانواده آن‌ها اطلاع دهد. در آن روزها خانواده‌ای هم بودند که آمده بودند و به دنبال کسی جز پسرشان بودند. می‌گفتند پسر خودش شهید شده است. اهل مینودشت بودند و وقتی بررسی

کردیم دیدیم پسرشان زنده است و در بین آزاده‌هاست. وقتی به آن‌ها گفتیم اصلاً باورشان نمی‌شد. مسئولان در آن زمان اجازه دادند آن پسر یک دقیقه پدرش را ببیند تا شرایط دوباره بررسی شود. نمی‌دانید وقتی یکدیگر را دیدند چه حالی داشتند. بعضی از آزاده‌ها تک‌فرزند یا تک‌پسر بودند. یادم است وقتی با منزل یکی از آن‌ها تماس گرفتم پدر آن آزاده گوشی را برداشت. اول باور نمی‌کرد. گفت مادر از زمان بازگشت آزاده‌ها منتظر آمدن پسرش بوده. وقتی از او خبری نشده در سی‌سی‌یوی بیمارستان بستری شده است. الان اگر این خبر را به او بدهم مطمئنم از شدت هیجان و شادی دوام نمی‌آورد. باید آن زمان آن فضا را احس کنید تا چیزهایی را که می‌گوییم درک کنید.»

ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

چهارشنبه ۲۶ مرداد ۱۴۰۱

۱۹ محرم ۱۴۴۴ • ۱۷ آگوست ۲۰۲۲

شماره ۲۱۰۱۰

۲۳۳۰

فوتبال از زاویه

دیدیک بازیکن

زیباست؟

ویدئویی پخش شده که ادعا می‌شود در جریان دیدار دوستانه کلن و میلان، روی لباس کاپیتان کلن یک دوربین نصب بوده، آیا این زاویه دید تازه، به جذابیت فوتبال اضافه می‌کند؟



فوتبال را با هیجان می‌شناسیم، با اتفاقات غیرمنتظره، با غافلگیری، با درگیری و حاشیه. حالا ویدئویی پخش شده که ادعا می‌شود مربوط به بازی دوستانه کلن و میلان است و از دوربین روی لباس کاپیتان تیم آلمانی ضبط شده. یعنی تماشای بازی از زاویه دید یک فوتبالیست. هرچند جنس تصویر جوری است که حس می‌شود با شبیه‌سازی رایانه‌ای طرفیم تا دوربین، اما با فرض صحت این ماجرا، آیا تماشای فوتبال از این زاویه می‌تواند جذاب باشد؟

راستش غیرمنتظره بودن فوتبال به این وابسته است که ما نمی‌دانیم در زمین بین‌داور و بازیکن، بازیکنان با هم و بازیکن با مربی خودی و مربی حریف چه می‌گذرد. شاید تماشای هنر یک فوتبالیست مثل زیدان آن‌هم در یک بازی دوستانه از آن زاویه جذاب باشد؛ اما اگر قرار باشد در هر بازی ما بتوانیم از این زاویه بازی را ببینیم بخشی از آن جذابیت از بین می‌رود چون برخی بازیکنان تظاهر می‌کنند به باادی، برخی دیگر دست از حاشیه می‌کشند و شاید همان بلایی سر فوتبال بیاید که با حضور فناوری VAR آمد؛ با این فناوری عدالت برقرار شد؛ اما ریتم بازی‌ها خراب می‌شود؛ لحظه شادی و غم مخلوط می‌شود، هیجان تماشاگر هم به خاطر بازبینی صحنه‌های می‌خواهد. با این فناوری تصویربرداری هم مایک زاویه بهتر برای تماشای هنر بازیکنان خلاق یا حتی فیزیکی داریم، اما بازیکن باید حواش به‌نوع ایستادنش باشد، به کلمات دقت کند، در گوشی با بازیکن خودی صحبت نکند، خطاهای ریز را کنار بگذارد و خلاصه‌نماهای قشنگ داریم اما فوتبال از ذات خودش در زمینه حواشی دور می‌شود و رفتار بازیکنان هم روباتیک خواهد شد. دیگر با شخصیت واقعی بازیکنان طرف نخواهیم بود چون همه چیز به شدت کنترل شده‌است، باید ببینیم حضور این فناوری چقدر جدی است؟ در چه بازی‌هایی استفاده خواهد شد و نتایج و بازخوردهای اولیه‌اش چیست؟



تصویری از دوربین‌گاکر شده روی پیراهن کاپیتان کلن